

گفت‌وگو

علی عوض خواه

گروه سیاسی

دفاع از ایران در هشت سال جنگ تحمیلی رژیم بعث علیه کشورمان، فصلی پرافتخار در کتاب قطور تاریخ این سرزمین است که با ایثار، شجاعت و از خودگذشتگی فرزندان این خاک نگاشته شده است. این دوره، نه تنها روایتی از نبردهای نظامی، بلکه حماسه‌ای از اراده‌های پولادین، اتحاد ملی و ایمانی است که در برابر هجوم دشمن، چون سدی استوار ایستادگی کرد. هر ورق از این دفتر تاریخ، داستان انسان‌هایی است که زنده به امید، برای دفاع از استقلال، عزت و باورهایشان جان فدا کردند. یکی از درخشان‌ترین صفحات این تاریخ، دفاع ۳۴ روزه از خرمشهر است؛ شهری که زیر بارش بی‌امان گلوله‌ها و هجوم همه‌جانبه دشمن، به نمادی جاودان از مقاومت تبدیل شد. جایی که مردان و زنان، پیر و جوان، رزمندگان و مردم عادی، در کنار هم، در شرایطی کاملاً نابرابر، ۳۴ روز حماسه آفریدند. به مدت ۳۴ روز خیابان‌های خرمشهر، کوچه‌هایش و حتی تک‌تک خانه‌هایش به سنگرهایی بدل شدند که هر

یک روایتگر داستان ایثار و پایداری بود. ایثار رزمندگانی که در برابر دشمن تا بین دندان مسلح ایستادند و نگذاشتند پرچم ایران به همان آسانی که صدام فکرش را می‌کرد فرو افتد. دفاع از خرمشهر، تنها یک نبرد نظامی نبود؛ جلوه‌ای بود از روح بلند ملتی که تسلیم را در قاموس خود نداشت. این مقاومت، پیام روشنی به دشمن داد: ایران، سرزمینی نیست که بتوان به آسانی آن را تسخیر کرد. این حماسه، بعدها با آزادسازی خرمشهر در عملیات بیت‌المقدس تکمیل شد و نام خرمشهر را برای همیشه در قلب ایرانیان جاودانه کرد. در شامگاه ۳۱ شهریورماه و ساعاتی پس از آغاز حملات سراسری رژیم بعث عراق به ایران، ۷۰۰ نفر از تکاوران نیروی دریایی به فرماندهی ناخدا هوشنگ صمدی بوشهر را به مقصد خرمشهر ترک کردند. تا در کنار مردم، نبردی ۳۴ روزه را با ارتش مهاجم آغاز کنند. آنچه در ادامه می‌خوانید، روایت ناخدا صمدی از آمادگی‌های پیش‌دستانه نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیش از آغاز جنگ، مانورهای گسترده این نیرو در خلیج فارس، چالش‌های سازماندهی در میانه نبرد و نقش بی‌مانند تکاوران در جنگ شهری است. او همچنین از تصمیم سرنوشت‌ساز خود برای ماندن در جبهه و حمایت بی‌وقفه مردم خرمشهر روایت می‌کند؛ روایتی که نه‌تنها از دلوری‌های رزمندگان حکایت دارد، بلکه عظمت روح ملت ایران را در روزهای پراشوب آغازین جنگ به تصویر می‌کشد.

در ماه‌های منتهی به ۳۱ شهریورماه، ارتش، به‌خصوص نیروی دریایی، وقوع جنگ را پیش‌بینی می‌کرد؟ چه اقداماتی برای آمادگی در برابر تهدیدات احتمالی انجام شد؟

در اسفند ۵۸، عراق به مدت ۱۰ روز در شمال خلیج فارس مانور دریایی برگزار می‌کند. نیروی دریایی از تهران به منطقه دوم بوشهر و منطقه سوم خرمشهر دستور می‌دهد که مانور عراق رصد شود. ۱۰ روز را رصد می‌کنیم و بعد در ستاد تجزیه‌وتحلیل می‌کنیم و سپس به ستاد نیروی دریایی در تهران اعلام می‌کنیم، با یک کلمه ارتشی به نام قرائن. این جمله ارتشی معنی دارد. به تهران می‌نویسیم که قرائن نشان می‌دهد دشمن آماده جنگ است، فقط ساعت آن مشخص نیست. ستاد نیروی دریایی قبول می‌کند و در اول فروردین ۵۹، یک مانور دریایی در خلیج فارس برگزار می‌شود. از کجا تا کجا؟ از بندرعباس تا شمال خلیج فارس. در تمام طول خلیج فارس، مانور دریایی یک‌ماهه برگزار می‌شود. نیروی دریایی به‌طور کامل شرکت می‌کند، بویژه تکاوران. نیروی هوایی به‌طور کامل، و از نیروی زمینی، توپخانه ساحلی و تیپ نوه‌د. در این یک ماه مانور، همه فرماندهان، یگان‌های رزمی، پشتیبانی رزمی و اداری، همه فهمیده بودند قدرت واحد و ضعف‌شان کجاست.

پس از مانور، چه اقداماتی برای حفظ آمادگی انجام شد؟ وقتی ستاد مانور تمام شد، آمادہ‌باش‌ها شروع شد تا آن آمادگی رزمی اصلی را به دست

پیش از ۳۱ شهریورماه، زد و خوردی با نیروهای عراق داشتیم؟

از آمادگی‌ها و رزمایش‌ها به سوم شهریور ۵۹ رسیدیم. ناو نقدی در وسط دریا با دو فرزند هواپیمای میگ عراقی درگیر شد. ناو در اسرع وقت هر دو جنگنده را ساقط کرد. البته آنها هم یک ناوچه ژاندارمری ما را غرق کردند.

به ۲۳ شهریورماه رسیدیم. من جانشین فرماندهی منطقه بوشهر بودم. دژبان زنگ زد که جانشین فرماندهی نیروی دریایی آمده است. ناخدا مدنی نژاد، جانشین فرمانده نیرو، به ستاد، دفتر فرماندهی آمد و به صحبت نشستیم. گفت آمده‌ام اولین قرارگاه جنگ نیروی دریایی را در بوشهر تشکیل دهم. ۲۳ شهریور. حتماً شنیده‌اید که ارتش در اول جنگ غافلگیر شد. آیا اینهایی که گفتم به معنای غافلگیری است؟



برای دفاع از خرمشهر چه استراتژی‌ای اتخاذ کردید؟

در ارتش برنامه‌ای داریم به نام شناسایی دور افق. مثلاً وقتی من مأمور می‌شوم برای دفاع از یک محیط، اول باید شناسایی دور افق را داشته باشم که راه‌های ورودی کجاست، نقاط حساس و حیاتی‌اش کجاست. در خرمشهر باید چنین عملی انجام می‌دادیم؛ اینکه بدانیم راه‌های ورود و خروج دشمن کجاست. مثلاً کارخانه برق، مرکز مخابرات، راه‌آهن؛ مناطق مهم شهر کجاست و موانع طبیعی یا مصنوعی در جلوی دشمن کجاست. با فرماندهان، نزدیک سه ساعت و نیم این کار را انجام دادیم. دوباره به ستاد گردان برگشتیم تا تصمیم بگیریم چگونه از خرمشهر دفاع کنیم. به این نتیجه رسیدیم که دفاع از خرمشهر، دفاع چریکی یا جنگ شهری باشد. گفتم نمی‌توانیم دور خرمشهر سنگر بکنیم و دفاع کنیم. نه نیرویش را داریم و نه قابل عمل است. دشمن از هر طرف ممکن است رسوخ کند و این‌طور نمی‌شود و پی بردیم بهترین اسلحه‌ای که باید داشته باشیم،

آربی‌جی ۷ است.

در گردان، ۱۲ قبضه آرپی‌جی ۷ داشتیم. همان روز اول از بوشهر، از ناخدا رزم‌جو فرمانده بوشهر، تقاضای ۲۰۰ قبضه آرپی‌جی ۷ کردم. شاید سه روز نکشید که امیر رزم‌جو، ۲۰۰ قبضه آرپی‌جی ۷ برایم فرستاد. جوانانی که عاشق بودند در این دفاع شرکت کنند، همه دوست داشتند لباس تکاوری بپوشند و با تکاوران باشند. داوطلب تا دلت بخواهد داشتیم. به فرماندهان دستور دادم ۲۰۰ نفر از جوانانی که سربازی رفته بودند را شناسایی و انتخاب کنند، لباس تکاوری به آنها بدهند و دو اسلحه را آموزش و تیراندازی بدهند؛ یکی آرپی‌جی ۷ و یکی تیربار. اینها در این موقعیت جنگی برای ما بهترین اسلحه بودند. ۲۰۰ نفر را گرفتند و آموزش کامل دو اسلحه را دادند. با ۲۰۰ قبضه آرپی‌جی که گرفتیم، هر قبضه یک فرمانده تکاور داشت، یک معاون و یک نفر نیروی مردمی. شد ۲۱۲ قبضه شکارچی تانک. هر ۲۴ نفر را یک افسر سرپرستی می‌کرد. تنها در یک روز، یکی از این گروه‌ها ۳۸ تانک را منهدم کرد.

ارتش، آمادہ‌باش پشت سر هم بود تا به آمادگی رزمی قبلی‌مان برسیم. چون تا آن زمان روحیه ارتشی‌ها ضعیف شده بود. مثلاً ۱۰ بخشنامه ضد ارتش صادر شده بود. یکی از آنها این بود که سربازی از دو سال به یک سال تقلیل پیدا کرد تا ارتش ضعیف شده و سربازخانه‌ها خالی شود، برعکس دشمن که در حال استخدام مژدور بود. یا مثلاً اعلام کردند استعفا آزاد است و هرکس استعفا داد، بپذیرد تا بپرد. این موارد ارتش را ضعیف کرده بود. با این‌حال واقعاً برای جنگ آماده می‌شدیم. یعنی این ذهنیت را داشتیم که قرار است جنگ شود.

وضعیت خلیج فارس چگونه بود؟

به ۲۸ شهریور رسیدیم، سه روز قبل از شروع جنگ. نیروی دریایی در بوشهر یک منطقه جنگی در خلیج فارس اعلام کرد. از بندرعباس خطی کشید و تا شمال خلیج فارس رفت. هر یگان شناوری که از این منطقه عبور می‌کرد، نیروی دریایی جلویش را می‌گرفت. از همان روز و با تمهیدات نیروی دریایی ارتش، صادرات سکوی نفتی عراقی‌ها در خلیج فارس، البکر والامیه، که هر روز ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار بشکه نفت صادر می‌کردند، قطع شد تا از این طریق اقتصاد عراق مختل شود.

لحظه شروع جنگ را چگونه تجربه کردید؟

ظهر ۳۱ شهریور، سوار بر جیپ بودم تا از سایت تکاوران به سمت مقر فرماندهی در پایگاه بهمنی بوشهر بروم. از در پایگاه بهمنی می‌خواستم وارد شوم که بالای سرم غرش میگ‌های عراقی را شنیدم. دو میگ بودند که پارک موتوری را از بالای سرم مورد



همه را احضار کردم و امریه را به آنها ابلاغ کردم. همه اعتراض کردند، حتی افسرم که تا آن موقع حتی بلند با من صحبت نکرده بود، اعتراض کرد که برای چه؟ اگر می‌خواستیم شهر را تخلیه کنیم، برای چه اصلاً آمدم؟ ۳۴ روز است که اینجا در حال مقاومت و جان دادن هستیم. برای چه باید برگردیم؟ بالاخره راضی شدند و عده زیادی نه. مجبور شدم بی سیم بزنم و از سرهنگ حسنی سعدی خواهش کنم که فرمان را تکرار کند. اما باز هم تعداد زیادی فرمان را قبول نکردند و آنجا ماندند

هدف قرار دادند. همین وضعیت در پایگاه یغل‌دستی‌مان در نیروی هوایی اتفاق افتاد. جنگ رسماً آغاز شده بود.

در زمان آغاز جنگ، شما با ۲۰ سال سابقه، بازنشسته شده بودید. چرا با وجود

بازنشستگی، تصمیم به ماندن گرفتید؟

در اسفند ۵۸ تقاضای بازنشستگی کردم و در تیر ۵۹ بازنشستگی ام ابلاغ شد و تسویه حساب کردم. منتظر بودم نفر بعدی بپاید و گردان را تحویلش دهم. نیامد تا ۲۱ شهریور. وقتی میگ‌ها حمله کردند، به دفتر فرماندهی رفتم. فرمانده گفت از نیروی رزمی ۴۲۱ امریه‌ای برایت آمده است. گفتم چه کاری باید انجام دهم؟ گفت گردان را بردار و همین حالا حرکت کن به سمت خرمشهر. یعنی تحلیل این بود که خرمشهر خط مقدم جنگ است، وقتی این را شنیدم، گفتم مأموریت چیست؟ گفت دفاع از خرمشهر. بعد خودش گفت شما بازنشسته شدی و تسویه حسابت هم روی میز من است. اگر می‌خواهی بروی، همین حالا می‌توانی بروی. گفتم بله، می‌روم، اما می‌روم خرمشهر. واحد را جمع می‌کنم و می‌روم خرمشهر. گفتم این تصمیم برای من تصمیم سرنوشت‌است. من واحد من را رها کنم و بروم؟ جواب خانواده‌ام را چه بدهم؟ به من می‌گویند ۲۰ سال حقوق گرفتی، به سفرهای خارجی رفتی و گشتی و خرج کردی و برای این کشور هزینه آوردی، حالا که کشور لایمت دارد، صحنه را ترک می‌کنی؟ این‌غیر ایرانی است؟ این‌غیر سرباز ایرانی است؟ ابداً این کار را نکردم.

به اعزام گردان تکاوران به خرمشهر برسیم. چگونه گردان خود را برای حرکت به خرمشهر آماده کردید؟

از دفتر فرماندهی بیرون آمدم و به دفتر رفتم. آماده‌باش ابلاغ کردم. بیشتر پرسنتم در پاکدان زندگی می‌کردند، هم مجردها و هم متأهل‌ها. فوری پرسنل آماده شدند. ۷۰۰ نفر تکاور بودند، همه حاضر شدند، مسلح، مجهز و بارگیری انجام شد. ۱۱۲ دستگاه خودروی آماده حرکت شدند. ساعت ۱۱ و نیم شب، قبل از حرکت، همه را پیاده کردم و فرستادم تا از خانواده‌هایشان خداحافظی کنند. آخرین سخنرانی‌ام این بود: می‌دانم چقدر علم نظامی دارید، به فیزیک بدنی‌تان آگاهم و می‌دانم چقدر ورزیده هستید. اما این را به شما می‌سپارم، تمام علم و آموزش و تجربیات خود را جمع کنید، اول برای حفظ جان خود. چرا که اول سلامتی شما مهم است. گفتم باید

من باشم، شما هم باشید تا دشمن را از خانه بیرون کنیم. بعد گفتم مراقب سستون پنجم باشید. تأکید کردم که ما پادفند عامل نداریم. اسلحه‌ای به نام ضدهوایی نداریم، بنا بر این پادفند ما غیرعامل است. یعنی چه؟ یعنی داخل ماشین نشسته‌اید، یک مأموریت را ستاد ارونه به گردان ابلاغ کرد:

یک گروه‌ان به کمک مدافعین خرمشهر که الان در سه، چهار کیلومتری شلمچه هستند بروند. گروهان سوم برای کمک به آنها رفت. مدافعین از اقشار مختلف مردم بودند، اما واقعاً درود بر همه آنها. درود بر آن شهیدان. می‌گویم مدافعین خرمشهر، چون توانسته بودند ارتش به آن عظمت عراق را از دیروز تا امروز در سه، چهار کیلومتری شلمچه نگه دارند. نهایتاً گروهان سوم به آنها ملحق شد و ما جبهه را تحویل گرفتیم و گردان مسئول جبهه خرمشهر شد.

به سمت خرمشهر حرکت کردیم. نزدیک‌های ۵ و نیم صبح بود که به نزدیکی آسپادان رسیدیم. متوقف و متفرق شدیم تا اگر دشمن حمله کرد، تلفات پایین باشد. جانشین فرمانده گردان موظف شد گردان را وارد خرمشهر کند. از قبل، روی نقشه، محل قرارگیری و استقرار هر گروهان مشخص شده بود. شناسایی باید انجام می‌شد و بعد گروه‌گروه وارد خرمشهر می‌شدند. من با افسر عملیات به ستاد ارونه رفتم. ستاد ارونه، اداره‌کننده جبهه جنوب بود. ما زیر امر ستاد ارونه می‌رفتیم. جانشین گردان موظف شد با فرماندهان گروهان‌ها، گردان را وارد خرمشهر کند، با همین ترتیب که گفتم. آنها شروع به ورود کردند و ما به ستاد عملیات ارونه رفتم. توجیه شدیم که دشمن کجاست و ما کجا هستیم و... از آنجا به دفتر شهید بزرگوار جهان‌آرا رفتم.

در دیدار با شهید جهان‌آرا چه گذشت؟

به دفتر ایشان رفتم و پس از سلام علیک و احوال‌پرسی، توجیه شدیم که وضعیت چیست، شما چه دارید و ما چه داریم. ایشان گفت: «ناخدا!! من ۲۷ نفر نیرو دارم، با تفنگ ۳ و ام. حتی تعدادی از نیروها دوره سربازی هم ندیده‌اند.» «نگران نباش. گردان تکاوران با سازمان کامل آمده است. تفنگ ۱۰۶، خمپاره‌انداز ۱۲۰، موشک‌انداز تاو و خمپاره‌انداز ۸۱ سلاح‌های سنگین ماست و سلاح سبک هم ۳ و تیربارهای مختلف.» گفتم همه هم کم‌اند و هستند و سرباز وظیفه هم نداریم.

سازماندهی در خرمشهر چگونه انجام گرفت؟

ساعت ۱۱ و نیم صبح روز دوم جنگ، جانشین

فرمانده گردان در بی سیم اعلام کرد که گردان در خرمشهر مستقر شد. در ستاد ارونه اعلام وجود کردیم. به ستاد برگشتم، ستاد گردان هم برقرار شد. جانشین و فرمانده گروهان ارکان، ستاد گردان را مستقر کردند و آمادہ تماس و عملیات بودیم. اولین مأموریت را ستاد ارونه به گردان ابلاغ کرد: یک گروهان به کمک مدافعین خرمشهر که الان در سه، چهار کیلومتری شلمچه هستند بروند. گروهان سوم برای کمک به آنها رفت. مدافعین از اقشار مختلف مردم بودند، اما واقعاً درود بر همه آنها. درود بر آن شهیدان. می‌گویم مدافعین خرمشهر، چون توانسته بودند ارتش به آن عظمت عراق را از دیروز تا امروز در سه، چهار کیلومتری شلمچه نگه دارند. نهایتاً گروهان سوم به آنها ملحق شد و ما جبهه را تحویل گرفتیم و گردان مسئول جبهه خرمشهر شد.

برسیم به توان نظامی عراق؛ یا چه نیرویی از دشمن در خرمشهر مواجه بودید؟

عراق لشکر زرهی آورده بود، یک لشکر زرهی و یک لشکر مکانیزه. لشکرهای عراق یک‌ونیم برابر لشکرهای ما بودند. در لشکر ما، وقتی می‌گویم لشکر زرهی، آن لشکر ۹ گردان تاکتیکی دارد. مثلاً لشکر زرهی اهواز، ۵ گردان تانک و ۴ گردان مکانیزه دارد. با لشکر ۱۶ مکانیزه، ۵ گردان مکانیزه و ۴ گردان تانک دارد. اما عراقی‌ها ۱۴ گردان داشتند، ۶ تا و ۸. حساب کنید در جاده شلمچه، یک لشکر زرهی و یک لشکر مکانیزه در حال حرکتند، به اضافه سه گردان چترپاز، دو گردان جیش‌الشعبی و دو گردان گارد ریاست جمهوری. در این مسیر، مدافعین خرمشهر پیش از ورود ما به شهر، توانستند از دیروز بعدازظهر تا امروز صبح ساعت ۱۱ و نیم، دشمن را در سه، چهار کیلومتری جاده شلمچه نگه دارند.

صدام قول داده بود که ظرف مدت یک روز خرمشهر را تصرف کند و بعد در کمتر از یک هفته، در میدان آزادی تهران مصاحبه بین‌المللی کند. چرا آن یک روز تبدیل به ۳۴ روز شد؟

صدام بنا بود روز اول خرمشهر را بگیرد، روز سوم خوزستان را بگیرد، روز هفتم در میدان آزادی تهران مصاحبه تلویزیونی بین‌المللی داشته باشد. می‌گفتم من ۷ روزه تهران هستم. در حالی که نبرد خرمشهر ۳۴ روز طول کشید. کیسینجر، یکی از سیاستمداران معروف آمریکا گفته بود صدام در ۱۰ روز اول ایران را گرفته

ناخدا هوشنگ صمدی، فرمانده تکاوران مدافع خرمشهر

روزهای آغازین جنگ تحمیلی هشت ساله را برای «ایران» روایت می‌کند

۳۴ روز نبرد



در دفاع از خرمشهر ۱۰۳ نفر از تکاوران شهید شدند

